

پرسش و پاسخ هائی پیرامون بحران چپ و چگونگی برون رفت از آن*

ارزیابی از نقاط قوت و ضعف و جایگاه و نقش احزاب و سازمانهای چپ و کمونیست و انقلابی در اپوزیسیون ایران، یک گام اساسی و ضروری در پیشروی و غلبه بر موانع و انحرافات جنبش کارگری و کمونیستی و چپ می باشد. این ارزیابی بایستی نقادانه، از سر راستی و صراحت انجام گیرد. بنابراین بایستی هیچ گونه حسابگری و ملاحظه کاری و سازش در آن راه نیابد. پرسش های زیر که فقط بر بخشی از این ارزیابی بسیار پردامنه و وقفه ناپذیر تأکید کرده، با همین دیدگاه تنظیم گردیده است.

یکم: مهم ترین نقاط قوت و جایگاه و نقش این تشکل ها در جنبش کارگری و اوضاع سیاسی کنونی و آینده ایران چیست؟

پاسخ: اگر منظور از این گروه ها و تشکل ها و احزاب و سازمان های خارج از کشور باشد، واقعیت آن است که آن ها گرچه عموماً به شکل منفرد و یا در ائتلاف های محدود به صدور بیانیه و یا با آکسیون های کوچک به افشای رژیم و حمایت از کارگران و ... پرداخته اند، اما این تلاش ها و ابراز وجودها به لحاظ تأثیرگذاری کم دامنه و محدود بوده است و به هیچ وجه در قیاس با ابعاد بحران و تحولات امروزی جهان و از جمله بحران ایران تناسب رضایت بخشی نداشته و قادر به مرئی شدن چپ در مقیاس بزرگ نشده است. سوی بحران نظری و سیاسی که چپ در کل جهان پس از فروپاشی بلوک «سوسیالیسم دولتی» هنوز هم در گیر آن است و بهر حال پی آمدهای منفی خود را داشته است و هم چنین بدلیل گسست مزمن و فقدان پیوند متقابل و ارگانیک بین آن ها و جنبش ها، اما عامل مضاعف و مشخصی که چپ ایران از آن رنج می برد بیش از همه از پراکندگی و شقه شقه شدن بدور از منطق آن ها سرچشمه می گیرد. آن ها خویشتن را در حصارهای خودساخته ای زندانی کرده اند که طبعاً تا مادامی که این روند ادامه داشته باشد، انتظاری جز این نمی رود. باین دلایل بحران چپ یک واقعیت انکارناپذیر است، اما مساله مهم تر یافتن راهی برای غلبه بر آن است.

اما از سوی دیگر هم نباید فراموش کرد که گستره و کلیت چپ معادل این جریان ها نبوده و چپ در داخل کشور وضع بهتری دارد. آنها با قراردادن در میدان عمل و در تعامل نسبی با جنبش های اجتماعی اعم از کارگران و معلمان و دانشجویان و زنان و ... و بهره گیری از تجربه های پیشین، علیرغم جان سختی بقایای گرایشات سکتاریستی و انفرادمنشانه، بخصوص با ورودنسل تازه ای به جنبش در مجموع در حال فاصله گرفتن از وضعیت گذشته و در حال رویش هستند که حتی موجب نگرانی رژیم و جریانات نو لیبرال ها هم شده است. بطوری که آنها به فکر مقابله نظری و غیرنظری با برآمدچپ افتاده اند. خصوصی سازی و بازار آزاد و سیاست های معطوف به آن مانیفست و اس و اساس گفتن آن ها را تشکیل می دهد و حال آن که نضج و شکوفائی چپ و گفتمان چپ در جنبش های کارگری و معلمان و دانشجویان و بازنشستگان و ... با سویه های ضد سرمایه داری (از جمله علیه خصوصی سازی و در دفاع از آموزش رایگان و علیه کالاسازی مناسبات اجتماعی...) خواب آن ها را آشفته کرده است. به عنوان مثال برخی رسانه های نزدیک به آن ها مثل روزنامه دنیای اقتصاد و ... چرائی رشد مجدد چپ را به بحث گذاشته اند و در عین حال بعضاً هم به رژیم جهت تشدید فشار به آن ها گرا می دهند. گرچه که رژیم خود از مدتها پیش خطرواقعیت بالیدن چپ را دریافته و بر فشار خود به جنبش های مستقل کارگران و دانشجویان و معلمان و همه جریان های ترقی خواه و ... افزوده است.

دوم: مهمترین ضعف ها و اشکالات و انحرافات را که به نظر شما باعث عدم کارایی و ایفای نقش انقلابی مورد انتظار و یا نسبی آنها در جنبش کارگری و عرصه عمومی سیاست ایران شده چیست؟

پاسخ: اشارتا بگویم که کنش گری چپ بعدبین المللی هم دارد و نباید آن را فقط معطوف به ایران دانست. امروزه بویژه بدون یک رویکرد منطقی ای و جهانی نمی توان صرفاً در محدوده کشوری حرکت کرد. همانطور که آمد دامنه چپ فراتر از معنای تنگ گروه های شناخته شده و شناسنامه دار است و در داخل ایران هم حضوری رشدیابنده دارد. اما تا آن جا که به این بخش از جریان ها و سازمان های چپ بر می گردد، آن ها بدلیل همان زندانی کردن خود در حصارهای فرقه ای از کنشگری درخور بازمانده اند.

در همین رابطه من برداشتن دوگام زیر را برای پیشروی و رویت پذیرکردن چپ لازم می بینم:
اول مبادرت به اتحاد عمل و اقدام مشترک و سراسری حول دفاع از مطالبات و مبارزات جنبش های اجتماعی و طبقاتی هم اکنون موجود (هم در ایران و هم در جهان) که به معنی اولویت دادن به منافع جنبش در برابر تنگ نظری ها و

منافع فرقه ای است. دوم نشان دادن بلوغ گفتگو و تبادل نظر با هم حول مسائل و پروبلماتیک های عملی و نظری جنبش (هم داخل و هم جهانی). واقعیت آن است که چپ هنوز به فهم اهمیت گفتگو در معنای واقعی خود برای تبادل نظر و اهمیت خردجمعی و تجربه خود نائل نشده است. «گفتگو» در نزد آن ها معادل اثبات حقانیت پیشینی است که گویا هر فرقه ای آن را در اختیار و انحصار خود دارد و با سودای کسب اعمال هژمونی. در حالی که خروجی یک دیالوگ سازنده همواره بیش از عناصر پیشینی و برای دست یابی به افق های تازه است. در این نوع گفتگوها تبادل اندیشه و نظر و تجربه (اشتراک گذاری خرد) و روشن کردن دایره اشتراکات و اختلافات موجود، و احیاناً فراهم کردن بستر تازه ای برای اقدام مشترک حول توافقات و فراتر از همه، طرح پرسش های واقعی از بخرنجی های واقعی که جواب های آسان و حاضر و آماده ای برای آن ها وجود ندارد. پرسش گری برای آن ها جایگاه چندانی ندارد و حال آن که این پرسش ها و پرسشگری هستند که راه را برای پاسخ های تازه به سوالات باز می کنند. ضرورت شکل گیری اصل گفتگوی سازنده به عنوان اهرمی حیاتی برای پیشروی بویژه در زمانه ما با طغیان پیچیدگی ها و پرسش ها، اهمیت راهبردی دارد بخصوص با در نظرگفتن واقعیت های زیر:

نخست واقعیت تکثرچپ. وجودانکارناپذیرگرایش های متعدد که این تکثر با سمت و سوی انفجار آگاهی بیشتر هم می شود. **دوم دوره انتقالی و بحرانی** که جهان ما در پی تجربه های شکست خورده قرن بیستم و تحولات ساختاری سرمایه داری و بحران بزرگی که در آن بسر می برد. گذاری که در آن بسیاری از پیش فرض های تجربه شده گذشته اعم از نظری و نوع سازمان یابی های سنتی و تعاریف اهداف رهائی زیرسؤال رفته اند و درحال حاضر هم پاسخ های حاضر و آماده و مورداجماع برای آن ها وجود ندارد. سوم آن که بویژه چپ ایران تکه پاره و شقه و شقه است که حتی شامل گرایش های واحد هم می شود. از همین رو در دوره چهل ساله حاکمیت رژیم اسلامی در مجموع بیلان قابل قبولی ندارد. و **بالاخره** بدان دلیل که هیچ کس بطور پیشینی حامل حقیقت ناب نیست و تنها با مشارکت در پراتیک اجتماعی زنده و تبادل اندیشه است که می توان به درکی نسبتاً واقعی از وضعیت نائل آمد. **از همین رو گفتگو و دست یابی به بلوغ گفتگو** خود فی نفسه هدف است و در کنار پراتیک مرتبط با جنبش ها به عنوان دو بازوی یک راهبرد عمومی بشمار می روند. این گفتگوها یعنی با صدای بلند فکر و صحبت کردن، که مخاطبش هم خودچپ است و هم گشودن دریچه ای بسوی تعامل متقابل با جنبش ها و **در حقیقت غلبه بر این دوگانگی نهادی شده.** اجرای این دو شرط بظاهر سهل می نمایند، اما با اصابت به دیواره های سخت فرقه گرایی و رسوبات نهادی شده گذشته (کلیشه شدن ها) (منتع اند. به همه این دلایل در وضعیت کنونی پراکندگی، مسأله اصلی یافتن بستر پیشروی است و نه پیش نهادن باورها و برنامه ها و انگاره های اخص هر جریان. اجزاء پراکنده چپ اگر نخواهد که بطور کامل از چرخه مبارزه واقعی حذف شود باید قبل از همه به زدن نقبی برای ایجادبستر پیشروی بیاندیشد. بستری که حتی داشته ها و باورها نیز برای مطرح شدن و آزمون پذیری ادعاهای خود به آن نیاز دارند. چرا که در شرایط کنونی بیرون از چرخه مبارزه زنده و واقعی فرارگرفته اند. البته هیچ کس و هیچ جریانی ملزم به کنار گذاشتن باور و نظراخص خویش تا زمانی که آنها را درست می داند نیست و چنین خواستی نه عقلانی است و نه شدنی. بلکه مسأله اساسی حذر از پیش شرط قراردادن آن ها در برابر شکل دهی یک کنشگری مؤثر است که شرط لازم و حیاتی وجودداشتن و مهمتر از آن به آزمون گذاشتن ادعاهاست.

سوم: آیا رهبری پیروزمندانه طبقه کارگر در انقلاب آینده در گرو وجودیک حزب کمونیست واحد و سراسری است؟ آیا کارگران بایستی الزاماً در یک حزب متشکل شوند؟ رابطه حزب کارگری و کمونیستی با حکومت و دولت شوراها در آینده سیاسی کشور چیست؟ آیا دولت شورایی، یک دولت و حاکمیت حزبی است؟

پاسخ: این پرسش از همان مسائلی است که این نوشته سعی می کند نشان دهد پیش شرط گذاشتن آن ها و یا مفروض انگاری آن برای دیگرانی که هم نظر نیستند، مانع خروج چپ از ورطه پراکندگی و شقه شقه شدن های تپی از معنا و فرقه ای است و نیاز و ضرورت آفریدن سکو و بستری ممکن و مشترک با وجودهمه اختلافات را به محاق می برد. درحقیقت تمرکز بر همین نوع نظرات و برنامه های برآمده از آن ها است که موجب پراکندگی نهادی شده تاکنونی است و لاجرم طرحشان نقض غرض. مثلاً برای گزایشی مقوله دولت سوسیالیستی و کارگری و یا دولت شورائی یک پارادوکس است و با اندیشه اصلی کمونیسم که پژمرده ساختن دولت از اصول آن است قابل جمع نیست و به باور او از محک آزمونهای متعددی هم گذشته است، اما برای گزایش دیگری آن یک اصل است و مسیری جز آن برای پیشروی

به سوسیالیسم متصور نیست. همه این ها-چگونگی حرکت به سوی سوسیالیسم- محل مناقشه است و بر همین اساسا هم نمی تواند مبنای باور و عمل و پیشروی برای همه گرایش ها باشد... بنابراین اگر هدف جمع کردن چپ با گرایش های متکثر باشد و نه جمع کردن حول یک گرایش، منطقی است که به فکر یافتن نقطه عزیمت دیگری بود.

من نوعی ممکن است در مورد هر کدام از این دست مسائل نظر مخالف و یا موافق داشته باشم که برای هر کدام محترم است و اعتبار اجتماعی آن هم در همین اندازه است. از همین رو وقتی پای سخن یک چپ گسترده و متکثر به لحاظ گرایشی و تشکیلاتی، و فراتر از آن پاره پاره شده و نیز منفردین وسیع چپ، به میان آید تنها دوشرط فوق برای گشودن بن بست و شکل دادن به بستری برای پیشروی بکار خواهد آمد که فی نفسه هم با باورها و اصول اخص هیچ جریانی تقابل و ضدیت ذاتی ندارد. چرا که اقدام مشترک و هماهنگ شده و اصل گفتگو نه فقط با اصول هیچ جریانی مغایرت نداشته بلکه هر عقل سلیمی آن را می پذیرد. آن چه که فی الواقع سداست همانا رسوبات و گرایش های فرقه ای و تنگ نظری های ناشی از آن است.

چهارم: آیا جنبش خودانگیخته و غیر حزبی در میان کارگران و متحدان وی، می تواند مستقیماً به آلترناتیو شورایی و دولت انقلابی زحمتکشان نائل گردد؟ رابط جنبش خودانگیخته در میان کارگران و جنبش های اجتماعی دیگر با مقوله سازمان حزبی و تشکیلات چیست؟ و چگونه باید باشد؟

پاسخ: از این که امروزه مرزهای جنبش خودانگیخته و عنصر آگاه دیگر به شکل گذشته نیست و کم نیستند کارگران تحصیل کرده (مثل اسماعیل بخشی ها و رضاشهابی ها) بگذریم، در حقیقت آن مسأله به نهادی کردن (جدائی) ساختار باصطلاح لایه های نخبگان و پیشروان از «طبقه» و جنبش آن برمی گردد. وقتی از واقعیت چپ متکثر (و فراتر از آن چپ تکه پاره شده حول خرده اختلافات که مشمول گرایش های واحد هم می شود) چه در مقیاس جهانی و چه مشخصاً در ایران صحبت می کنیم، و از ضرورت همگرایی و اتحاد عمل آنها حول اشتراکات و اهداف و مطالبات معین و مورد توافق، آنگاه منطقی است که بکارگیری مفاهیمی چون کارگران به عنوان مرکزی که دیگر مزدو حقوق بگیران به عنوان «متحدان وی» شناخته می شوند (و باید به آن ملحق شوند)، یا پیش نهادن آلترناتیو شورایی، یا معنا و مفهوم و شمول مقوله کارگر در عصر سرمایه داری توسعه یافته و جهانی شده و یا مقولاتی چون دولت انقلابی زحمتکشان و دولت سوسیالیستی و کارگری و و یا اصل و جایگاه و معنای حزبیت و بطور کلی اشکال سنتی (و هر می) سازمان یابی و ... همه و همه اینها امروزه محل مناقشه هستند که در تجربیات قرن بیستم همگی در معرض راستی آزمائی قرار گرفتند و مورد نقد و بازبینی هستند. بنابراین وقتی امروزه از اتحاد چپ به عنوان یک کلیت صحبت می شود پیرامون آن ها بهیچ وجه نظرواحدی وجود ندارد.

همانطور که اشاره شد دولت و سوسیالیسم در نزدیک گرایش روبه گسترش، یک ناسازه است و مانعته الجمع. اولی ساز و کار سرمایه و جامعه طبقاتی-هرمی است و جهت کنترل جامعه و حفظ نظم سرمایه داری توسط اقلیتی برخوردار. گرچه چپ نمی تواند به دولت به عنوان ماشین بورژوائی و نقش آن در جامعه بی تفاوت باشد اما سودای تصرف و دست بدست شدنش اساساً تغییری در ماهیت آن ایجاد نمی کند و موجب استحاله مدعیان سوسیالیسم هم می شود. با این همه حول همه این مسائل مناقشه هست. پس همانطور که قبلاً اشاره کردم باید نقطه شروع و پیشروی را در جای دیگری قرارداد و کوشید که از طریق بحث و دیالوگ باز و خلاق به شیوه ای دموکراتیک و برابر حقوق ضمن طرح تمایزها و اختلافات بر نقاط مشترک هم درنگ کرد و آن را هم چون چپای مشترکی برای جلوتر رفتن مورد استفاده قرارداد.

امروزه توهم در اختیار داشتن حقیقت مطلق (تحت عناوینی چون عنصر آگاه و عنصر نا آگاه و خود بخودی) دیگر مورد پذیرش نیست و البته ایجاد فاصله نهادی بین آن ها ب(باصطلاح عنصر آگاه و نا آگاه) با اصل رهایی منافات دارد. جوامع امروزین با عطف به تجربه های گذشته و دستاوردهای بشر و امکانات ارتباطی و تولیدی جامعه پیچیده مجازی مکمل جامعه واقعی و در پیوند متقابل و تنگاتنگ با آن، وارد فاز جدیدی از بلوغ شده است. بطوری که امروز دیگر کارگران و زحمتکشان و بخش های دیگر جامعه حاضر نیستند مثل گذشته حق باز نمائی و زمام امور و نمایندگی خود را به این آسانی ها بدست نخبگان بسپارند. آن ها دیگر به شکل سنتی نماینده پذیر نیستند. از قدیم گفته اند انسان زنده وصی و وکیل نمی خواهد و آن ها امروزه بدرجائی این گفته نغز را معنا می بخشند. بهمین دلیل امروزه خود در

کسوت سوژه و عامل کنشگری می کنند یا بهتر است بگوئیم در چنین فرایندی خود را می سازند و متحقق می کنند. علاوه بر آن امروزه اهرم های اصلی تغییر و کنشگری به شکل بیواسطه اساسا خودجنبش های اجتماعی هستند و احزاب و پیشقراولان برعکس گذشته در زیرچتر و درون آن ها به کنشگری می پردازند. تن پوش های سنتی دیگر براندام جوامع رشد یافته بشر امروز تنگ است. بهمین دلیل رابطه کیفیتا دیگری بین این احزاب و جنبش ها برقرار شده و می شود. نمونه اش مثلا جلیقه زردها هستند که با همه تلاش دولت مکرون برای نماینده پذیرکردنشان به دام نیفتادند و حاضر نشدند به اشکال سنتی خود را سازمان بدهند. واقعیت آن است که سازوکارها و ساختارهای کهن و از جمله احزاب، دیگر آن جایگاه و اعتبار پیشین را ندارند و نخواهند داشت و آن هائی که هنوز هم در رؤیاهای گذشته بسر می برند، دچار بحران هویت و بحران وجودی هستند. آن ها تنها در صورتی که در اشکال نوین سازمان یابی و اساسا به شکل افقی سازمان یابند و از گفتمان و ساختارهای هرمی و سلسه مراتبی فاصله بگیرند می توانند به تعامل و کنشگری خلاق نظری و عملی با جنبش ها به پردازند و به اندازه توان خود در تقویت اخگرسوزان خودرهای بکوشند. آن ها به عنوان مدافعان رهائی باید در همین راستا خود را تجدید سازمان کنند و تجربیات و داشته های مثبت خود را در این راستا بکارگیرند و البته رسوبات کهن را به تاریخ بسپارند. بهتر است که دلبستگی به آن گونه سیستم های مبتنی بر سلسه مراتب و رهبری را بهمان صاحبان و خالقان آن یعنی بورژوازی و سلطه گران واگذار کنیم. آن ها به عنوان اقلیتی که بدنیال اعمال سلطه بر اکثریت جامعه هستند به چنین ساختارها و اهرم های منتاظر با جهان هرمی-طبقاتی نیاز دارند [جهان طبقاتی به ناگزیر جهان هرمی است]. امروزه رهائی شامل گسست و رهایی از این گونه سلسه مراتب هم هست. خلاصه آن که امروزه رابطه احزاب و جنبش های طبقاتی به شکل معنادار و ژرفی دگرگون شده و رابطه ها نباید به باز تولید سلسه مراتب و سلطه اقلیتی نخبه بیانجامد

پنجم: مضمون انقلاب پیش رو برای سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار حکومت انقلابی، در چه شاخصه ها، هدف ها، مطالبات و محورهایی خواهد بود؟ رابطه دموکراسی، آزادی و برابری با مفهوم سوسیالیسم در این انقلاب به چه صورتی می باشد؟ به طور کلی پیروزی انقلاب آینده به چه معناست؟

پاسخ: اگر نخواهیم به پاسخ های کلیشه شده و تکراری دل به بندیم، فی الواقع پاسخ باین سؤال به دلیل گذشته مرتبط با آن و در حالی که هنوز به فرجام نرسیده است، بسی دشوار خواهد بود. بفرض اگر چپ (نه فقط در ایران بلکه در سطح جهان) پاسخ های روشن و حاضر و آماده ای برای آن ها می داشت، جهان کنونی به این شکل نبود. آن نوع ادعا و برنامه نویسی ها برای دیگران و جامعه ۸۰ میلیونی که امروزه بویژه در چپ ایران توسط جریان های هرچه کم شمارتری با توهم نمایندگی (خودخوانده) برای خودقائل هستند، به یک مضحکه واقعی تبدیل شده است و این همان مغالکی است که چندین دهه است انرژی چپ را در خود فرو می بلعد. **هیچ چیز مضحک تر از این نیست که عده ای کوچک به نشینند و به نیابت از جامعه و بشر و آینده برای آن ها برنامه به نویسند و آن را سند هویت و منازعه خودکنند!** چیزی باید وجود داشته باشد که برسر آن منازعه و ادعای هژمونی بشود، باید آبی برای شنا وجود داشته باشد که اما در غیاب آن، همه مشغول تراشیدن سرخود و یا رقبای خود هستند. باین ترتیب آن ها با این نوع نسخه پیچی ها، قیم مآبی خود را در بالاترین سطح به نمایش می گذارند. تهیه برنامه برای جامعه در غیاب خودکارگران و زحمتکشان، آئینه تمام عیار نگاه و نگرش آن ها به جامعه آرمانی و موردنظرشان است. فی الواقع آنها می بایست بجای آن در حد و اندازه خودشان و به عنوان بخش کوچکی از یک جریان بزرگ و پراکنده برای کنشگری خودشان برنامه عمل می نوشتند. و نه آنکه هویت برنامه نویسی برای کارگران و زحمتکشان را به هویت و بنیاد خود تبدیل کنند.

با این همه در پاسخ به پرسش در سایه نقدهای گذشته می توان فرضیات و پیشنهادهائی را به بحث گذاشت: انقلاب اساسا به معنای درهم شکستن ساختارهای قدرت صلب و مسلط توسط کارگران و زحمتکشان و مشارکت مردمان یک جامعه در شرایطی که موجب فلاکت و سرکوب بوده و بهر قیمت مانع پیشروی جامعه است. در چنین شرایطی کنشگری و حضور مسقیم به میدان آمدن اکثریت بزرگ جامعه هم چون منبع اصلی قدرت و عاملان و سوژه های نقش آفرین برای درهم شکستن ساختارهای قدرت سدکننده از مهمترین ویژگی آن است. اما بنظر می رسد که امروزه شکل دادن به یک دولت گذارتر از نوین و (منفی) اجتماعی در دوره انتقال، به معنای کنشگری و اعمال فشار از بیرون سیستم و بیرون از قدرت به دولت و طبقه حاکم، توسط همه بخش های تحت استثمار و جنبش های اجتماعی-

طبقاتی، می تواند هدف مقدم باشد. تقویت وجه اجتماعی این دولت (در برابر تضعیف وجه طبقاتی آن) با تکیه بر فشار از بیرون بر سیستم (در تمایز با تجربه شکست خورده فشار درون سیستمی با مشارکت در قدرت) توسط کارگران و زحمتکشان و سایر جنبش های اجتماعی به معنی پژمرده کردن نهاد دولت بسود خودگردانی جامعه از یکسو و بکارگرفتن آن علیه طبقات دارا از سوی دیگر است. در این رویکرد کنشگری فعال در متن جامعه به جای کنشگری معطوف به دولت وجه مکمل و موازی کنشگری برای شکل دادن به مناسبات بدیل غیر کالائی و غیر سرمایه دارانه، نقشه راه و هدف اصلی را تشکیل می دهد.

ششم: نقش، وظیفه و تکلیف مقدم و اساسی کمونیست های خارج کشور-سازمانی و غیر سازمانی و منفرد- در حال حاضر چیست؟ حمایت از جنبش کارگری؟ اتحاد عمل؟ افشاگری؟ و...

در پاسخ توجه به چند نکته زیر کمک کننده است:

نخست آن که سوای شکل و نوع و سطح کنشگری، نفس کنشگری هیچ جریانی قائم و وابسته به غیر و بیرون از خود نیست و نباید باشد. بلکه این مبارزه و کنشگری قبل از هر چیز از تقابل هر فرد و جریانی علیه استثمار و مناسبات قدرت سرچشمه می گیرد که سیستم حاکم آن را نمایندگی می کند و همین واقعیت مبنای مشترک همبستگی متقابل جنبش های طبقاتی-اجتماعی بشمار می رود. و عواملی چون داخل و خارج بودن و ... و یا منفرد و سازمانی بودن فرع بر آن است و در اصل و ماهیت کنشگری ضدسیستمی مگر در شیوه و شکل و نوع کنشگری بی تأثیر است. با عطف به نکات فوق در پاسخ به سؤال بالا می توان گفت که کمونیست ها و نیروهای ترقی خواه و ضدسیستم در خارج از کشور براساس همان ضدیت با سیستم بهره کشی و مناسبات قدرت (از جمله استبدادی) به کنشگری می پردازند. آنها اصالتاً خود بخشی از جنبش ضد سرمایه داری هستند و در این راستا تفکیک داخل و خارج هم نمی تواند اصلاتی داشته باشد. طبیعی است که از همین منظر دفاع قاطع و همبستگی آن ها با مبارزات و جنبش های ضد استبدادی و ضد سرمایه داری از جمله افشاگری-داخل و خارج- بخش مهمی از کنشگری آنها را تشکیل می دهد. بویژه در شرایطی که سرکوب گسترده داخلی مانع از پژواک صدای جنبش مردمی و مستقل می گردد، بازتاب دادن این صدا در مقیاس جهانی از اهمیت ویژه ای برخوردار است. اگر این جریان های پراکنده و منفرد از چهار دیواری های تنگ و محدود خود ساخته بیرون بیایند و خود را به کنشگری در محدوده های میکرو دلخوش نکنند، می توانند با هم افزائی خود مشارکت فعال و سازنده و مکملی در مبارزات عملی و تولید نظر و گفتمان یابی جنبش داخل کشور و نیز در صحنه بین المللی داشته باشند؛ چه با پژواک دادن به صدای داخل و چه در مقابله با گفتمان های بورژوائی و دل بسته به قدرت های بزرگ که دارای صدای بلندتری هستند.

برای ایفاء چنین نقشی آن ها باید بتوانند خود را در مسیر تازه ای جهت نوسازی و بازآفرینی برای برون شد از نکبت پراکندگی و تفرقه چهل سال حاکمیت رژیم ارتجاعی برآیند. وقتی ضرورت خروج از پراکندگی مطرح می شود منظور به هیچ وجه نمی تواند ادغام و یکی شدن باشد. بازگشت به گذشته نه ممکن است و نه راهگشا. برعکس باید بتوان به وساطت یک میانجی واقعی و الهام بخش، اگر که وجود داشته باشد، گرایشات و کثرت های منفرد و جدا جدا را علیرغم گونه گونه گونی و مواضع اخصشان به یک هم افزائی و کنشگری در حوزه های معینی ترغیب کرد و با ایجاد مازادی از این طریق در خلاف فرایند نهادینه شده چهل سال تجزیه و پراکندگی به حرکت در آمد؛ آنگاه توانسته ایم که ریل و بستری برای پیشروی بوجود بیاوریم. چنین میانجی باید عینی به یکسان مشترک و الهام بخش باشد که البته تنها می تواند بیرون از خود آن ها باشد تا بتواند آن ها را کنار هم قرار دهد. در واقع هیچ میانجی درونی از میان فرقه ها نمی توان بیرون کشید که خصلت فرافرجه ای داشته باشد و باز تولید کننده همان فرقه گرایی نباشد.

چیست آن عنصر عینی که توان میانجی شدن داشته باشد؟!.

این عنصر عینی چیزی جز یک جنبش واقعی که بر زمین زندگی جاری است و امید ها و افق هائی بر می انگیزد نیست. در تجربه کنفدراسیون دانشجویان و ایرانیان خارج از کشور در زمان شاه که در یک برهه تجربه موفق بود و توانست در زمان خود یک جنبش مهم در خارج کشور را در همبستگی با جنبش داخل علیه استبداد سازمان بدهد، از

جهاتی درس آموزاست. چنان که می دانیم گرایش ها و گروه ها و جریان های بشدت متفاوت و حتی متضاد و منشعب از هم توانستند درکنار هم در گستره وسیعی (در اروپا و آمریکا و ...) به اقدام و عمل مشترک مبادرت کنند. اکنون در ایران ما شاهدشکل گیری زیرساخت و خشت پایه های یک جنبش بالقوه سراسری، جنبشی از جنبش ها، مرکب از واحدها و هسته ای اولیه ولی مهمی از کارگران - معلمان و دانشستگان و دانشجویان و ... و نهادها و تشکل ها و شبکه های مربوط به آن ها هستیم که در عروجی تازه در ماه مه امسال هم به لحاظ گفتمانی (با سویه های ضدسرمایه داری) و هم با حضورمیدانی بوده ایم. با طرح کیفیتا نوینی از مطالبات فراگیربخش های گوناگون اعم از اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و با فراخوانی برای حضورخیابانی که با دستگیری ده ها نفرهمراه شده است. طبیعی است که چنین سرمایه و دستاوردی نه فقط محصول سالها مبارزه و زندان رفتن و ... است بلکه در پی خیزش دیمه و در ادامه آن در قامت جدیدی عروج پیدا کرده است.

از همین رو تا آنجا که به جنبش داخل برمی گردد، علیرغم سرکوب گسترده شاهدشکل گیری شالوده و خشت پایه های یک جنبش متکثرهستیم. در خت در کنارآب می روید. چپ در حمایت از این جنبش اختلافی ندارد و می تواند در جهت پایان دادن به گسیختگی مزم خود، حول همین میانجی بکر و پیشرو رزمنده که تا حدی مطالبات خود را نیز مطرح ساخته است به ترمیم صفوف پراکنده خود همت گمارد و حول دفاع همه جانبه از آن فارغ از تعلقات گروهی و ایدئولوژیک و بدور از داعیه های هژمونی طلبانه، سکویی برای پیشروی داشته باشد. به وساطت چنین بستری چپ می تواند بتدریج خود را تجدیدسازمان بدهد و از چرخ پنجم به بخشی فعال و کنشگر از جنبش پیشرو و ضدسرمایه داری تبدیل شود. باز هم باید تکرار کرد که احترام به تکثر و اجتناب از هژمونی طلبی و از تقابل قراردادن منافع خود (فرقه ای) با چنین فرآیندی، شرط لازم و و بدیهی برون شد از پراکندگی است. باین ترتیب ما دوسطح از حضور را داریم:

از یکسو حضوراخص هر جریان و یا جریان های نزدیک به هم، و از سوی دیگر بستری برای حضورهمه جریان ها. طبعاً او در سطح اول تا زمانی که به حقانیت گرایش اخص خود باوردارد آن را دنبال می کند؛ اما آن چه که مقتضیات امروز از ما می طلبد اجتناب از سرریزکردن آن به سطح دوم و در فضای بزرگتر است. جریانات چپ اعم از کانون ها و نهادها و انواع تشکل های غیرحزبی و یا منفرد و نیز سازمان ها در خارج کشور در طی چهل سال فعالیت خود هرکدام دارای تجربه ها و امکانات و ارتباطاتی هستند که فی نفسه مهم است اما وقتی آن ها در بستریک میانجی عمومی به هم متصل می شوند، با قرارگرفتن در سکوی جدید کیفیتی تازه بوجود می آورند. و همانطور که اشاره شد مسأله گرهی لحظه کنونی یک میانجی واقعی و عینی است که اکنون نه فقط در حال شدن است بلکه حتی این بخش چپ در خارج از کشور می تواند با کنشگری آگاهانه و مسئولانه خود به شکوفاشدن این اخگرسوزان در زیرامواج سهمگین سرکوب و بحران فزاینده کشور یاری رساند.

بنابراین بطورخلاصه: اتحادعمل و اقدام و ایجادسکوهای گفتگو برای تقویت خودیابی و پیوند و دفاع و تعامل با جنبش های داخل و البته به موازات آن با جنبش های ضدسرمایه داری در جهان، نقدترین کاری است که چپ می تواند برای برون شد از سترونی نهادینه شده خود از آن ها بهره گیرد و افق تازه ای را بروی خود بگشاید. طبیعی است چنین رویکردی تا آن جا که به ایجاد و گستره سطح جدید مربوط می شود از مواضع اخص هر جریان و هر نظری از جمله نظراتی که من از آن دفاع می کنم، به یک اندازه مستقل می ماند وهدف ایجاد یک فضای اقدام و عمل برای گرایشات چپ و ترقی خواه را در مدنظر دارد.

هشتم: آیا ناگفته ای مانده است؟

در این نوشته بنا به مقتضای پرسش ها سوای آن چه که برای برون شد از پراکندگی مطرح شد به ناگزیر به بخشی از آن ها از منظررویکرددموردنظرخود پاسخ های فشرده داده ام که طبعاً با نگاه انتقادی همراه است. تفصیل بیشتر آن ها در این نوشته مقدور نبود، از همین رو خوانندگان گرامی- در صورت تمایل- می توانند به دو مقاله زیر مراجعه کنند. ۲۰ ژوئن ۲۰۱۹ تقی روزبه

جنبش های جدید حامل چه پارادایمی هستند؟

<http://taghi-roozbeh.blogspot.com/2012/05/80.html>

جنبش های اجتماعی-طبقاتی، شیفت پارادایم دولت های اجتماعی ترانز نوین، و ابداع سیاست نوین!
http://taghi-roozbeh.blogspot.com/2018/12/blog-post_19.html#more

*- پرسش ها توسط سایت گزارشگران انجام شده است

[http://www.gozareshgar.com/10.html?
&tx_ttnews\[tt_news\]=38143&tx_ttnews\[backPid\]=23&cHash=ea9145d0b53982976e56fa68ec68b531](http://www.gozareshgar.com/10.html?&tx_ttnews[tt_news]=38143&tx_ttnews[backPid]=23&cHash=ea9145d0b53982976e56fa68ec68b531)